

رفتار

## علی بن ابیطالب (ع)

### بازیر دستان

بطوریکہ تاریخ نویسان میگویند حضرت علی با قنبر مانند یکی از افراد خانوادہ خود رفتار میکرد و ہر گز بدیدہ بندگی باو نگاہ نمیکرد و در خوراک و پوشاک برای او با سایرین فرقی نمیکذازد۔ قنبر صادقانہ بخدمت آنحضرت مشغول و بقدری وفادار و مطیع بود کہ اغلب امور مهم و مشکل را بعہدہ او واگذار میکردند۔ ہنگامیکہ حضرت علی پی برد قنبر بمرحلہ ای رسیدہ کہ میتواند برای خود تہمیم بگیرد و با فکر و اندیشہ خود بر تق و فتنق امور پیردازد اورا احضار فرمودہ پرسید چقدر نسبت بمن علاقہ و محبت داری و تا چہ اندازہ مرا محترم میشماری؟ قنبر در جواب عرض کرد با اندازہ جان خود و پیش از ہر کسی دیگر کہ دوست دارم۔ حضرت علی فرمود در صورتیکہ مجبور شوی بر علیہ من اعتراف نمودہ و بدگوئی کنی و مولائی مرا منکر شوی چہ خواہی کرد؟

قنبر جواب داد بھیچ وجہ و بھیچ نحوی قبول نمیکم و تا پای جان ایستادگی نمودہ نسبت بتو وفادار خواہم بود، علی (ع) فرمود یقین داری تا پای جان خود؟ قنبر گفت بلی حتی جان خود را حاضرم فدا کنم و کلمہ ای بر علیہ تو بر زبان نیاورم۔

حضرت علی فرمود: قنبر! گوش کن۔ روزی فرا خواهد رسید کہ تو تحت چنین آزمایشی قرارگیری و اگر نسبت بمن و فسادار و معتقد باقی بمانی بشہادت خواہی رسید۔ سر تو را گوش تا گوش خواهند برید و در کوچہ ها خواهند غلطاً نید و ملحمہ کودکان قرار خواهند داد و جسم پی سر تو را بدار خواهند آویخت۔ این سزا و پاداش تو در برابر محبت و ایمانی خواهد بود کہ نسبت بمن داری۔ قنبر گفت مولای من تمام اینها را از جان و دل قبول دارم و: سری کہ نہ در راہ عزیزان بود۔ بار گرانست کشیدن بدوش۔

بطوریکہ در تواریخ مذکور است پس از شہادت امام علی، قنبر گوشہ عزلت و اعتکاف

گزید و در کوفه بزندگی و عبادت ادامه داد و قبل از واقعه کربلا باتفاق مسیب و مختار و چند تن دیگر از مسلمانان با ایمان و وفادار بزندگان افتاد و هنگام واقعه کربلا در زندان بود تا اینکه پس از مدتی آزاد شد - اوروی خاك میخفت و بانان خشك رفع گرسنگی میکرد و پوشاک او از پارچه گونی مانند بود - تمام اوقات خود را بعبادت میگذرانید و بتلاوت قرآن مشغول بود ، یا اینکه بمقل احادیث پیغمبر که از حضرت علی فرا گرفته بود میپرداخت .

قبر بی اندازه پر شوکسته شده و در حدود صدسال عمرش بود و روایتی بیش از صد سال از سنش میگذشت که **حجاج** از طرف **عبدالمملک بن مروان** بحکومت کوفه منصوب گردید . حجاج عمیقانه نسبت بحضرت علی و خاندان و پیروان او کینه و عداوت داشت و بی اندازه از آنان اظهار تنفر و انزجار میکرد و بقدری حاکم ظالم و مستبدی بود که بیش از چهل هزار نفر را که اغلب از پیروان علی بن ابیطالب بودند ، بقتل رسانید بطوریکه اعراب او راه مسرف ، لقب داده اند زیرا در خونریزی و قتل عام اسراف میورزید .

روزی حجاج در دربار خود اظهار داشت: بسی موجب بدبختی و بدشانسی است که اینقدر دیر بدنی آ آمده ام تا نتوانم دوستان و نزدیکان علی را بیش و پیش از این شکنجه داده بقتل برسانم و تقریباً بسیاری از آنان قبل از من کشته و قتل عام شده اند و تمام این افتخار نصیب من نگردیده است ! . با وجودیکه هزاران نفر از دوستان و پیروان علی را قصاصی کرده بود ولی هنوز راضی و قانع نبود که این آرزوی قلبی اش یعنی شکنجه و آزار دادن و کشتن پیروان علی بر آورده شده است .

روزی یکی از اصحاب حجاج بوی گفت که میل دوست وفادار و معتمد علی و قنبر خادم مخلص و باوفای آنحضرت هنوز زنده اند ... فرمان داد تا قنبر را حاضر کنند - قنبر با کمر خمیده و ناتوانی و ضعف پیری بحضور او آورده شد و گفتگوی زیر بین آندو صورت گرفت :

حجاج - آیا تو قنبر هستی ؟ قنبر گفت آری من قنبر هستم .

حجاج - آیا لقب تو ابو حمدان است ؟ قنبر - بلی !

حجاج - آیا تو غلام علی هستی ؟ قنبر - آری حضرت علی بن ابیطالب مولا و سرور

و صاحب و معلم و ستاره راهنمای من بود .

حجاج - آیا حاضری بالای منبر بروی و برضد علی سخن و ناسزا بگوئی و او را سب کرده

اعنت بفرستی تا در اینصورت بشو خوبی کنم و استفاده برسانم ؟؟

قنبر - آن خوبی و استفاده ای که بخواهد از انکار حضرت علی بمن برسد برای منی و

مفهومی ندارد و نمیتوان آنرا خوبی و استفاده نامید .

حجاج - اقدام باین امر برای تو آسایش و ثروت و کامیابی بیار خواهد آورد .  
 قنبر - حتی اگر تمام بهشت را بمن ببخشند ! برخلاف و علیه حضرت علی بن ابیطالب  
 مولای خود لب نمیکشایم و سخن نمیگویم و ذره ای از محبت و عشق آن رادمرد در دلم کاهش نمیآید .  
 حجاج - پس در این صورت حکم بکشتن تو خواهم داد ! .  
 قنبر - میدانم ، مولای من پیشگویی کرده بود که چنین زمانی فرامیرسد و مرا مانند بن  
 قصابی میکنند ! .

حجاج - پس تو از این موضوع خوشحالی؟  
 قنبر - من تسلیم خواسته خداوند هستم و مشیت الهی هر طور قرار گیرد بر من گوارا است  
 و حتی مرگ موجب خوشنودی است .

حجاج - آیا اینقدر نسبت بعلی عشق و محبت داری ؟  
 قنبر - بیش از هر چیز در این دنیا .  
 حجاج - چه خاطراتی از علی بیاد میآوری؟



در آن لحظات تاریک و خطرناک قنبر دوران کودکی و روزهای سخت بردگی خود و سپس  
 دوران خدمت بامام علی و مهر با آنها و محبتها و تعلیمات و راهنماییهای عالی و توجهات و غم-  
 خواری پدرانه آنحضرت را بیاد آورد مانند بلبل غزلخوانی که در باغ میخواند و آشاریکه  
 از کوه فروریزد با ایمانی راسخ و عشق و علاقه بعلی و هیجان زاید الوصفی که ناشی از التهاب  
 و احساسات درونی او بود ، صدایش مانند زنگی در سکوت مطلق بصداد درآمد ، لب بسخن گشود  
 و چنین گفت :

من غلام مولائی هستم که دوستی صمیمی و خیر خواه برای غلامان و پدری مهربان برای  
 یتیمان فقیر و سرپرستی دلسوز برای بیوه زنان و معلولین بود و همیشه بکمک آنان میشتافت و  
 گرسنگان را سیر میکرد در حالیکه خود گرسنه و بدون غذا میماند .

من غلام مولائی هستم که همیشه بر حریف غالب بود و زره نمی پوشید و باد و شمشیر یاد و نیزه  
 میچنگید و کسی طاقت تحمل ضربه های او را نداشت و هرگز پشت بمیدان نبرد نمیگرد ، در برابر  
 فقرا تواضع و فروتنی مینمود و در سرکشان راسر کوبی میکرد و برای رفع ظلم و بیداد گری به پشتیبانی  
 مظلوم برمیخواست . من غلام مولائی هستم که هرگز دروغ نگفت و برخلاف عدل و انصاف عمل  
 نکرد و با ظلم و شقاوت مبارزه نمود ، هرگز مرتکب گناه و معصیت نگردیدم و در انجام وظایف با نهایت  
 حسن نیت و درستی و صداقت سعی و کوشا بود .

من غلام آن رادمردی هستم که وارث سجایای روحی و محاسن اخلاقی پیغمبران و دارای مغزی متفکر و علم و دانشی وسیع بود - آن نمونه کامل انسانیت و ستاره درخشان بشریت از طرف پیغمبر اکرم محمد بن عبدالله بمولائی و سروری تمام مسلمانان با ایمان و متقی برگزیده گردید و یگانه کسی بود که در راه خدمت به دین اسلام و رسول خدا مردانه قدا علم کرد و هنگامیکه کسان دیگر روگردان بودند و از قبول دعوت حق اجتناب میورزیدند کمر همت و مردانگی بست و با کمال صمیمیت و وفاداری خدمت نمود و صافانه خداشناسی و حق پرستی را با زبان و شمشیر تعلیم داد .

من غلام مولائی هستم که روزها را روزه می گرفت و شبها را با خلوص نیت بعبادت و پرستش خدای یگانه مشغول میگردید و یگانه مردی بود که دنیای تاریک کفر و جهل را به نور بهشتی خود روشن ساخت - فرشتگان او را تمجید و تکریم میکردند و مؤمنین با طاعت و پیروی او افتخار داشتند و ظالمین از ترس او جرئت تجاوز و مظلومین بغیر از او پناهی نداشتند .

من غلام مولائی هستم که دارای روحی پاک و جسمی پاک بود و هرگز دامنش بگناه آلوده نگردید و دستهایش جز برای کار نیک و بسط عدالت و جلوگیری از فساد و تبااهی بحرکت در نیامد و اندیشه های نیکو برای برقراری حق و نوابودی باطل داشت .

من غلام مولائی هستم که با سخاوت و با گذشت و خیر خواه و نیکو کار و دانشمندی عالم و در قضاوت عادل و متفکری عاقل بود - مغزی بزرگ و فکری عالی و روشن داشت زیاد فکر میکرد و کم و گزیده سخن میگفت، هرگز تصمیمی بیفایده نگرفت و فکری باطل یا اشتباه بخاطرش نگذشت نسبت بدوستان احسان و بدشمنان اغماض میکرد و پس از غلبه بر حریف باورحکم میکرد و عفو را بر انتقام ترجیح میداد - ایمانش حقیقی و نیتش پاک، اراده اش آهنین، قلبش رؤف بود - خدا را با اعتقاد و ایمان می پرستید و رسول او را دوست داشت در مقابل، خدا و رسول خداهم او را عزیز و محبوب میداشتند .

در این هنگام صورت برافروخته قنبر که بارش و ابروان و مژگان سفید نورانی شده بود و با قطرات اشک شوق و محبت علی که از دید گانش سرازیر میشد جلوه ملکوتی و مخصوصی داشت، آثار حق شناسی و تائیر و تالم درونی او که در چهره اش نمایان بود باعث تحسین و اعجاب حضار گردیده مجلس را مجذوب خود ساخته بود - تمام حاضرین در آن دربار بصورت معصوم و خیره شده مسحور و مجذوب اوشده بودند و بر خلاف احساسات و تمایلات خود غمگین و متأثر شده اغلب چشمها در آن مجلس اشکبار و گریان گردیده و بخاطرات و یادآوری عظمت و بزرگواری حضرت علی بفکر فرورفته بودند صدای ملایم و جذاب قنبر آنها را بیاد آن دوران و بزرگ -